

به بهانه ساخت فیلمی از زندگی حاج آقا بزرگ تهرانی

○ نورالله مرادی
دکتری کتابداری و اطلاع‌رسانی

نمی‌توان بریده، با سنت می‌شود زندگی کرد، ولی در سنت نمی‌توان باقی ماند و در سنت نمی‌توان زیست.

باید قدر بزرگان فرهنگ آفرین خود را بدانیم. یاد و خاطره آنها را زنده نگه داریم و میراث علمی و فرهنگی آنان را به فرزندان خود منتقل کنیم. لیکن دریغ و درد که در این راه کوتاهی می‌کنیم و از آن بدتر آن که خود عاملان تهاجم فرهنگی شده‌ایم، تیشه برداشته‌ایم و بر ریشه فرهنگی خود می‌زنیم. بر سر شاخ نشسته‌ایم و شاخ می‌بریم. غافل از آنکه بریدن از هویت آغاز بی‌ریشه‌گی است.

همین سال پیش بود که در جریان خبر ویرانی و انهدام گورستان ظهیرالدوله را خواندیم. جایی که زنان و مردان فرهنگ‌آفرین و ادب‌ساز این سرزمین خفته‌اند. زنان و مردانی چون قمرالملوک وزیری، فروغ فرخزاد، ابوالحسن صبا، ایرج میرزا، ملک‌الشعراى بهار، داریوش رفیعی و... ظهیرالدوله گورستانی است چون «پرلاشز» در پاریس و «های‌گیت» در لندن. چون قیمت زمین و آپارتمان در شمال تهران به بیش از متری یک میلیون رسیده چه ضرورتی دارد که چنین گورستانی داشته باشیم! نمونه دیگرش زیباسازی اطراف حرم مطهر شاهزاده عبدالعظیم است. قبر و آرامگاه بزرگانی، چون علامه قزوینی، اقبال آشتیانی، غلامحسین رهنما و... باید نابود شوند... چرا؟ چگونه می‌توانیم گذشته پرافتخارمان را به رخ فرزندان بکشانیم و سپس به او بگوییم که همه آنها را نابود کرده‌ایم و از بین برده‌ایم. به هر دلیلی که باشد...

بگذریم... آشنایی با - لاقال با نام و کارسترگ - حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی به اواخر دهه ۳۰ برمی‌گردد. زمانی که دانش‌آموز کلاس استاد احمد منزوی بودم. از یکی از دوستان شرح مختصری از پدرش و سرنوشت غم‌انگیز برادرش شنیدم. حدود دهسال بعد در درس مرجع‌شناسی استادم سرکار خانم انصاری، بار دیگر با الذریعه و صاحب بزرگوار آن آشنا شدم و ارادتی به او یافتیم که تا امروز ادامه دارد. کتاب

ملتی که حافظه تاریخی نداشته باشد، هویت هم ندارد و ملتی که هویت نداشته باشد، ریشه ندارد و بدون شک محکوم به فناست. گذشته تاریخی هر ملتی تمدن و فرهنگ آن ملت را می‌سازد: آثار و ابنیه، آداب و رسوم، خاطره‌های قومی که گاه غرورآفرین‌اند و گاه اندوهگین، گاه زشت‌اند و گاه زیبا و... و بالاخره همه اینها حاصل تلاش آدمیانی است که تاریخ ساز و فرهنگ آفرین‌اند. اگر ملتی از گذشته خود ببرد و یا آن را نادیده بگیرد و آن را از یاد ببرد، در مقابل دیگر فرهنگ‌ها آسیب‌پذیر می‌شود و بالاخره هم راهی در پیش رو ندارد مگر آن که تسلیم گردد و در فرهنگ دیگر منحل شود و از گذشته‌اش جز خاطره‌ای باقی نماند.

به بیان دیگر «تهاجم فرهنگی» در جامعه‌ای می‌تواند بیکه تازی کند که یا گذشته و حافظه‌ای ارزشمند و نیرومند نداشته باشد و یا از آن گذشته شکوهمند خود غافل مانده باشد.

ما در زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که از برکت پیشرفت - آنهم پیشرفت نفس‌گیر تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات - فرهنگ‌ها با حدت و شدتی بسیار زیاد با یکدیگر برخورد دارند. از هم تأثیر می‌پذیرند، وام می‌دهند و وام می‌ستانند و گاه پیش می‌آید که در هم ادغام می‌شوند. «دیگ درهم جوش و فرهنگی چهل تکه». در این زمانه که دگرگونی با سرعت، و با سرعتی هرچه بیشتر و افزون‌تر، راه خود را باز می‌کند بر ما واجب است که از فرهنگ و تمدن ایرانی خود، از زبان و ادبیات فارسی، از آداب و رسوم، از آثار تاریخی و فرهنگی و تمدن خود پاسداری کنیم. می‌پذیریم که فرهنگ هم لایه‌لایه است. لایه‌های ارزنده و سنت‌های گرانبها دارد و لایه‌هایی که مایه سرشکستگی است و سنت‌هایی که باید به دور افکنده شود. لاقال بایستی بکوشیم که لایه‌های گرانبها و شکوهمند فرهنگ و تمدن ایرانی را بشناسیم و آن را به دیگران بیاموزانیم، بی‌آنکه از دو عامل مهم دگرگونی یعنی موقعیت زمانی و مکانی در این سده پرتلاطم غافل باشیم. از سنت



را آقای زهتابی برعهده بگیرد. زیرا فیلم زندگی دهخدا را او ساخته بود و از دانش و تجربه زیادی برخوردار بود. ضروری بود براساس تحقیق انجام شده فیلمنامه‌ای نوشته شود و برای بازیگری نقش‌های مختلف بازیگرانی با استعداد و باتجربه در نظر گرفته شوند و لاقط دهها کار دیگر که آقای زهتابی انجام جملگی را برعهده گرفت و هر قسمت را به شخص یا شخصیه‌ای با تجربه و علاقه‌مند سپرد. حاصل این تلاش و همکاری گروهی فیلمی است ۴۶ دقیقه‌ای، با مشخصات زیر که در سال ۱۳۶۱ از شبکه اول سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش شد.

سناریست، تهیه‌کننده و کارگردان: محمدرضا زهتابی؛ فیلمبردار: عظیم جوانروح؛ صدابردار: والود آقاچانیان؛ تدوین: زیلا ارجمندی؛ بازیگران: محمد پورستار، محمد آل داود؛ گوینده: ایرج رضایی. در واقع هدف شناساندن چهره‌ی شیخ آقا بزرگ و در کنار آن معرفی بزرگانی چون کاشف الغطاو آقای صدر بود. مردان بزرگی که به گردن فرهنگ و تمدن ایران - بخصوص فرهنگ شیعی این کشور - حقی عظیم دارند. آقا شیخ با معرفی حدود پنجاه هزار مؤلف شیعی در کتابشناسی الذریعه نشان داد که شیعه و شیعیان از بین نرفته‌اند و در خلق آثار فرهنگی و علمی جهان در لاقط یکهزار سال گذشته نقشی بسیار بزرگ و عظیم داشته‌اند. باعرق روح و با تلاش فراوان نهال فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی را بارور کرده‌اند و برماست که آن را آسان نفروسیم و به راحتی از دست ندهیم. روانش شاد و راهش مستدام باد.

حماسه‌ی خورشید استاد محمدرضا حکیمی، دریایی از اطلاعات درباره‌ی زندگی آرام و پربر این مرد بزرگ بود. از هر گوشه و کناری که می‌توانستم درباره‌ی او اطلاعات جمع می‌کردم؛ از استاد دکتر علی نقی منزوی، مرحوم بهشتی پور، استاد احمد منزوی و... و از نوشته‌های هرچند کوتاه درباره‌ی او.

یادم می‌آید، سال ۱۳۶۰ آقای مهدی فریدزاده مدیر شبکه اول سیما بودند. آقای مهدی فریدزاده بسیار متواضع، مهربان و صمیمی بودند و به فرهنگ ایران عشق می‌ورزیدند. روزی در دفتر ایشان صحبت از مشاهیر ایران معاصر به میان آمد. به گمانم فیلم «دهخدا» به تازگی پخش شده بود و یا آماده پخش بود. من از حاج شیخ آقابزرگ صحبت کردم. از اینکه کار عظیم و سترگ الذریعه را تهیه کرد تا پاسخی به جرجی زیدان داده باشد که مدعی شده بود «شیعیان قومی بودند که از بین رفته‌اند و اثر چندانی هم از آنها بر جای نمانده است!» صحبت کردم. به آقای فریدزاده پیشنهاد کردم که برنامه‌ای از زندگی این بزرگوار ساخته شود. پذیرفتند. در آن ایام مقاله‌ای برای کیهان فرهنگی تهیه کرده بودم با عنوان «مرزبان حماسه‌ی خورشید» که زندگی حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی بود، و در آنجا به چاپ رسید. قرار شد از آن مقاله و دیگر اطلاعاتی که گردآوری کرده بودم متنی تحقیقی برای چنان برنامه تهیه کنم. حاصل این پژوهش را به جناب آقای مهدی فریدزاده سپردم.

ساختن فیلمی از زندگی آقا بزرگ تهرانی که عمری طولانی، لیکن به دور از ماجرا کرده بود و آثاری گرانسنگ همچون الذریعه، و دهها اثر دیگر آفریده بود کاری بسیار مشکل می‌نمود. قرار شد این کار